

محمد، نقیب خان طغرل احراری (۱۹۱۹-
 ۱۸۶۵ م) یکی از شاعران بزرگ اواخر سده نوزدهم و
 اوایل سده بیستم تاجیکستان است که شاید جز شمار
 اندکی کسی نام او را در ایران نشنیده باشد. گسل
 تاریخی و جغرافیایی از یکسو و گسستگی روابط
 فرهنگی از دیگر سو، و نیز تغییر خط فارسی به خط
 سریلیک در تاجیکستان از عواملی هستند که موجب
 باساخته ماندن شعرهای لطیف و دلنشین طغرل
 در ایران شده است.

آثار موجود نشان می‌دهند که تاپیش از استقرار
 نظام سوسیالیستی در تاجیکستان و تغییر خط فارسی
 معمول در آن سرزمین (نخست در سال ۱۹۲۹ به لاتین
 و سپس در سال ۱۹۴۰ به سریلیک) روابط فرهنگی
 میان ایران و فارسی زبانان تاجیکستان همچون
 گذشته‌های باستانی برقرار بوده و سخنوران تاجیک
 آثار شاعران و نویسندگان ایرانی را در اختیار داشته و
 با آن الفت و آشنایی دیرین برقرار ساخته‌اند. به همین
 دلیل نیز اشعار طغرل ریشه در شعر و ادب کهن فارسی
 دارد و طغرل خود در قطعاتی ضمن تحلیل از شاعران
 بزرگی چون فردوسی، سعدی، نظامی و انوری آنان را
 سلطان شعر فارسی می‌خواند:

«جهان نظم را سلطان چهارند
 که هریک باغ دانش را بهارند
 اول فردوسی آن کز خاک توس است
 از او روی سخن روی عروس است
 دوم سعدی که او سرزد ز شیراز
 رسد شیرازبان را بر جهان ناز
 نسیم سرور ریاض قوم نظامی
 کز او ملک سخن باشد تمامی
 چهارم انوری تا سر بر آورد
 چو آب پاک از خاک آب آورد
 پس از این چار استاد هنرور
 سخنهای من و غیر من آور
 نوایی بلسل و اصوات زاغ است
 خرام کبک و رفتار کلاغ است»

افزون بر این، طغرل با سپردن قصیده‌ای به نام
 «قصیده بزرگان» و سمت حوزه مطالعاتی خود در زمینه
 ادب و شعر فارسی را به تماشا می‌گذارد و نشان
 می‌دهد که در کار خود از بزرگان شعر فارسی بی‌بهره
 نبوده و آنچه در شعر آورده حاصل غور و بررسی و
 مطالعه آثار این بزرگان و تلاش فردی و خلاقیت هنری
 خود اوست.

طغرل در این قصیده که عنوانش «قصیده بزرگان»
 است، ضمن اشاره به پسزمینه مطالعاتی خود درباره
 شعر فارسی، به نام بزرگان شعر و ادب فارسی اشاره
 کرده و نام نزدیک به هفتاد و دو تن از شاعران بزرگ



طغرل، شاعری از تبار حافظ و بیدل

بررسی مجموعه شعر طغرل احراری
 شاعر سده نوزدهم تاجیکستان

ضیاءالدین تریابی

گذشته و معاصر خود را ذکر کرده و به نوعی به نقد و
 بررسی آثار آنان پرداخته است، چنان که در این
 قصیده می‌گوید:

«خواندم و دیدم سخن شاعران
 آنچه که گفتند و نوشتند راست»

در میان تمام شاعران علاقه و دلبستگی خاصی به
 سبک بیدل دارد و در همین قصیده اخلاص خود را
 سبب به بیدل چنین بیان می‌کند:

«سادبند دریای سخن آفرین
 بیدل دانا که ازو نکته‌هاست
 خاتم و بیغمبر اهل سخن
 معجزه او همه تبلیغ‌هاست»

این قصیده نشان می‌دهد که طغرل شعر شاعران
 بزرگ و پیش از خود را به خوبی خوانده و به گفته خود

«طریق پختگان» را برگزیده است:

**«درسرخ طغرل طریق پختگان را پیشه کن
میوهات گر خام باشد نیست در دندان لذید»**

باری طغرل یا محمد نقیب خان طغرل احراری در بیست و ششم ماه مارس سال ۱۸۶۵ میلادی در خانواده‌ای مرفه دره زاسون به دنیا آمد، و دوران کودکی و خردسالی را در زادگاهش زیر نظر پدر و بعدها برادرش گذراند و دوره مقدماتی و ابتدایی آموزش خط و کتابت را در مکتب معلمان ده سپری و در اوایل جوانی برای کسب دانش به بخارا و سمرقند عزیمت نمود. وی در سمرقند در یکی از حجره‌های مدرسه طلاکاری ریگستان سمرقند ساکن و به کسب علم می‌پردازد. و در مکتب استادانی چون **ابوسعید مخدوم زرین قلم** نقاش و مورخ معروف مخدوم گردن و داملا بدخشی برین تربیت یافته و پس از کسب دانش و معرفت به حلقه «ضایبان» آن روز سمرقند پیوسته و به شاعری رومی آورد. محمد نقیب خان در بیشتر اشعارش «طغرل» تخلص کرده، بجز در مواردی نادر که از تخلص «نقیب» یا «طغرل احراری» استفاده نموده، اما چون در زمان حیات شاعر مجموعه شعرهایش تحت عنوان «طغرل احراری» انتشار یافته، بیشتر به طغرل احراری شهرت دارد.

شاید بتوان گفت که شاعر در جوانی «نقیب» تخلص می‌کرده، اما بعدها تخلص خود را به «طغرل» تغییر داده است. برای نمونه در مثنوی «نوروزنامه» تخلص وی «نقیب» یا «نقیبی» است، چنان که:

**«دوسه بیت از نقیبی یادگار است
چراکین اهل حکمت را به کار است
رفیقا از کرم هر گه که خوانی
به سامانی دعایی می‌رسانی»**

و در غزلی به هردو تخلص «نقیب» و «طغرل» اشاره دارد که گویا این اشاره عمدی است و شاعر قصد داشته ارتباط میان دو تخلص خود را در مراحل گوناگون شاعری ثبت کرده باشد:

**«حیات طغرل از عشق حبیب است
جفای طغرل از دست رقیب است
بود طغرل اسیر زلف جانان
به طغرل هر چه آید یانصیب است»**

و در بیت پایانی این غزل در یک بیت هردو تخلص خود را به کار گرفته است:

**«ندانم خواب یا افسانه طغرل
همی گویم دعا گویش نقیب است»**

و در قصیده معروف به «قصیده بزرگان» تخلص خود را «طغرل احراری» آورده است:

**«کمترین از کتم مداح تو
طغرل احراری رنگین نواس
بادتورا دوست نصراللهی
ختم به نام تو کنون این دعاست»**

و به گفته اسرار رحمان در مقدمه دیوان شعر طغرل احراری که بانام «کاروان محبت» در سال ۱۹۹۰ توسط «نشریات عرفان» در شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان چاپ و منتشر شده، نام شاعر نقیب، کنیه‌اش محمدخان، نام پدرش باباخان و شهرتش احراری بوده است.

طغرل احراری شاعری است توانا که با آشنایی و بهره‌وری از میراث کهن شعر فارسی توانسته در اندک مدتی به شهرتی خوب در زمان خود دست یابد، به گونه‌ای که نامش به عنوان شاعری موفق در شمار شاعران بزرگ فارسی و تاجیک در «تذکره الشعراء» تألیف میرصدیق حشمت شاعر و خوشنویس سده نوزدهم تاجیکستان آمده. تاریخ تألیف این کتاب اواخر سده نوزدهم و زمانی است که طغرل هنوز در قید حیات بوده و مؤلف به این موضوع در کتاب تذکره خود

اشاره کرده است.

بعدها در تذکره‌هایی که درباره شاعران تاجیک پیش از پس از استقرار رژیم سوسیالیستی منتشر شده، بخشی نیز به شعرهای طغرل احراری اختصاص یافته است.

اما اهمیت شعر طغرل بیش از هر چیز در این است که می‌توان او را به عنوان پلی مابین شعر معاصر پس از فروپاشی فتودالیسم در تاجیکستان و شعر کلاسیک این سرزمین دانست؛ شعری که ریشه‌هایش از ادب و هنر کلاسیک فارسی و شیوه غزلسرایان کهن فارسی زبان آب می‌خورد؛ شاعری که بیشترین بهره عمر و آثارش به اواخر سده نوزده و حال و هوای شعر انسانی، و عرفانی و ادب و هنر اصل فارسی تعلق دارد، گرچه حیثیتش تا اوایل سده بیستم یعنی تا سال ۱۹۱۹ ادامه دارد، اما بخاطر تشکل ذهنی خاص شعر و دیدگاه شاعرانه تحت تاثیر تحولات اجتماعی و سیاسی این دوره از تاریخ سرزمینش قرار ندارد؛ چرا که طغرل - که عمری را در راه کسب علم و کمال در مکتب الهی شعر سنتی فارسی گذرانده، شاعری نیست که یک شبه رنگ عوض کند و کلام والای خود را به رنگ جریانهای سیاسی و اجتماعی حاکم بر زمان و زمانه دوره آغازین حرکت‌های انقلاب سوسیالیستی در شوروی پیشین آلوده سازد. شاید این یخت بلند اوست که به یاری‌اش می‌شناید و پیش از تسلط سوسیالیستها بر تاجیکستان و دو سال پس از روی کار آمدن رژیم کمونیستی در روسیه و سقوط امپراتوری تزاری در جریان یک درگیری کشته می‌شود.

گرچه به نوشته تاریخ نگاران و پژوهشگران به سال ۱۹۱۷ پس از بیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه این شاعر جهان دیده به خدمت حکومت شوروی درآمده و با قلم خود به مبارزه با مخالفان مردم برمی‌خیزد و بارها در پنجه‌کند و سمرقند مردم را به جانبداری و پشتیبانی و همکاری با حکومت شوروی دعوت می‌کند.

همچنین در گذر سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ همراه با ارتش سرخ شوروی در زد و خورد با ضد انقلابیون بالاب زرافشان شرکت داشته است.

ولی این گفتار، یعنی گرایش به رژیم سوسیالیستی و شرکت در نبرد علیه ضد انقلابیون (فتودالها) با قتل وی در بیست و ششم ژوئن سال ۱۹۱۹ به جرم ضد انقلاب بودن و نیز توقیف کتابها و اشعارش مغایرت کامل دارد و به طور دقیق معلوم نیست که حقیقت کدام است، آیا طغرل طرفدار رژیم سوسیالیستی بوده یا مخالف آن.

تا آنجا که دیوان اشعار طغرل نشان می‌دهد، هیچ نشان و مدرکی مبنی بر طرفداری یا مخالفت با چنین طرز فکر و شیوه حکومتی در میان نیست. طغرل شاعری است دردمند که جدا از شیوه‌های سیاسی و گروه‌گرایی دل به کار شعر سپرده و با توجه به پیروی‌اش از مکتب و شیوه بیدل بدون شک شاعری است عارف مسلک که کاری به کار سیاست ندارد و بی‌پروا می‌سراید:

**«خندنگ فکر کس هرگز نیاید بر نشان ما
بر تیر کمان او اگر بال رسا گردد»**

یا:

**«نباشد لنگری غیر از توکل کشتی او را
که در موج تلاطم جز خدا کی ناخدا دارد»**

و همین خدا جویی و خداخواهی است که بین دل و جان طغرل و سوسیالیستهای انقلابی جدایی می‌آفکند و او را که دل در گرو ایمان الهی دارد از ماتریالیستها متمایز می‌سازد، چرا که عدالت و نعدوستی طغرل ریشه در مکتبی غیر از انساندوستی و آزادخواهی سوسیالیستهای طرفدار طبقه کارگر دارد.

طغرلی که مقصد شاعری را به جا آوردن حمد خدا می‌داند و در «قصیده بزرگان» همدم شهای فراقش را خدا می‌داند و می‌گوید:

**«نیست کسی دادرس جان من
همدم شبهای فراغم خداست
در پس شام غم از مهر تو
صبح بناگوش توام رهنماست
وای که من بی تو قضا می‌کنم
در خم اسروت نمازم اداست»**

و در جای دیگر از همین قصیده در توصیه به شاعران جوان مقصود از شاعری را حمد خداوند یکتا می‌داند و می‌گوید:

**«لیک کنون یک دوسه طفلند خرد
سعی نمایند ورسندش سزاست
گرنروند از پی توشیح و هزل
هزل و خرافات زشاعر خطاست
حمد خداوند به جای آورند
مقصد از شاعری این مدعاست»**

و بدین سبب در فکر «غم ملل» نیست و دل در گرو پیر و خرابات دارد و ملتی جر «ملت عشاق» نمی‌شناسد:

**«داده مرا رخصت، مرشد خراباتم
غیر ملت عشاق. کی غم ملل دارم»**

و هموست که «توکل» به خدای رابادبان کشتی امید می‌داند و نجات بشر را در توکل به خدا می‌داند.

**«از توکل، بادبان کشتی امید کن
بس که پیدا نیست در موج محیط غم کنار»**

و در ستایش قائمی (۱۲۷۰-۱۲۲۲ ه.ق) شاعر بزرگ دوره ناصری به سنی بودن خود اعتراف می‌کند و بر مرگ وی که هشت سال پیش از تولدش رخ داده تأسف می‌خورد:

**«حیف زقائسی شیرین سخن
در چمن نظم از اورنگه‌هاست
گرچه نه او سنی و من شیعی‌ام
لیک سخن عاری پرماجر است
از پس بیدل به سخن همچو او
مظهر اسرار معانی کجاست»**

و نیز در غزلی بر بندگی عشق افتخار می‌کند و خود را از پیروان مولاعلی (ع) سلطان نجف می‌شمارد:

**«بنده‌ای از بندگان حضرت عشقم کنون
گرچه باشم در قطار آل سلطان نجف»**

و این چند نمونه اشارات اندکی است بر توحیدی بودن اعتقاد و ایمان محمد نقیب- خان طغرل، شاعری که در غزل پیرو شیوه شاعر عارف عبدالقادر بیدل (۱۰۵۴- ۱۱۳۳ ه.ق) است و بهترین شعرهایش را در استقبال از وی سروده است.

بدین ترتیب در می‌یابیم که مکتب و مشرب این شاعر بزرگ عرفانی است و پیروی‌اش از بیدل این شاعر عارف بی‌مورد و اتفاقی نیست.

شیفتگی شاعر به عرفان و شعرهای عارفانه بیدل چنان است که او را از نظر مقام بالاتر از تمام شاعران از رودکی تا قائمی می‌داند و وی را «خاتم و پیغمبر اهل سخن» می‌نامد:

**«باد به دریای سخن آفرین
بیدل داناکه ازو نکته هاست
خاتم و پیغمبر اهل سخن
معجزه او همه تبلیغ هاست»**



به عنوان جمله معترضه باید گفت «قصیده بزرگان» از نظر قافیه‌بندی دارای اشکال است و بیت‌های زیادی دارد که از نظر قافیه‌بندی ناقصند، به طوری که برای نمونه کلمات نکته‌ها، تابلوها، قطره‌ها، قله‌ها، فیروزه‌ها، مدح‌ها، کارها، بسپارها، سبزه‌ها، اسنادها، کوجه‌ها، عطرها، غوره‌ها، سیاره‌ها، گنجینه‌ها، دیوارها، شعله‌ها، افسانه‌ها و قصه‌ها با کلماتی چون فنا، هوا، صدا و غیره هم قافیه شده‌اند، که درست نیست و شاید بتوان گفت این شعر در شمار نخستین کارهای شاعر است و یا اینکه این ابیات ناقص به اصل قصیده اضافه شده و از آن طغرل نیستند.

گرچه این قصیده از نظر محتوایی یکی از باارزش‌ترین شعرهای طغرل است و در حقیقت نقدی است منظوم که در آن شاعر نظر خود را درباره کارشاعران پیشین به روشنی اظهار می‌دارد، مانند:

«ناصر خسرو که نیروید چو او
در فن حکمت همه را رهنماست
مولوی روم ندانند عروض
لیک ندیم حرم کبریاست
هست سخن گرچه زقطران بسی
ابر حکم را سخنش قطره‌هاست
نظم عروضی که به عین سخن
درآمد قافیه چون توتیاست»

«مدعی نظم که عمیق بود
طرز تخلص به کمالش گواست
مانده است از وحشی دو سه مثنوی
صید سخن الفت وحشی کجاست»

و گاه تا آنجا پیش می‌رود که شعر شاعری چون صائب را که از استادان سبک هندی است، بوج می‌نامد:

«صائب دیوانه سخنهای بوج
جمع نموده است که دیوان ماست»
و یا در مورد هاتاف اصفهانی معتقد است:
«هاتفی گفته است یکی مثنوی
مثنوی او همه افسانه‌هاست
ناظم بیچاره به نوع سخن
خوشه کش خرمن معنی‌ناست
لیک به یک مثنوی دوهفت سال
شغل نمودن نه ز فکر رساست».

طغرل علاقه خاصی به آموختن دانش زمان خود داشته و به شهادت آثارش از نجوم، ریاضیات، پزشکی، داروسازی، علوم و تاریخ و فقه و اصول اطلاع کافی داشته است. افزون بر این، وی به زبان و عرف و عادت‌های مردم و اقوام گوناگون آگاهی داشته و از خرافه‌پرستی دور بوده و بر اساس مدارک موجود از نظر خصایص انسانی نیز فردی علم دوست و معرفت‌پرو، عالی همت و قناعت پیشه، نیکو رفتار و حاضر جواب، نترس و فراخ دست و بلند نظر بوده است. با وجود اینکه از خانواده متمول و متشخصی بوده، هرگز به نام و ثروت و مقدمات اجتماعی اجدادش فخر نمی‌کرده و همیشه بار و بار نهدمسال بوده و با دسترنج خود گذران می‌کرده است. درباره قناعت‌پیشگی و بسی‌بزاری محمود می‌گوید:

«چنان سامان دامن کرده‌ام کج قناعت را
که اندر دل نمی‌باشد تمنای زرو سبیم»
و یا در جای دیگر می‌گوید:

«خاکساری نیست کم از دستگاه اعتبار
بوریا فقر همچون تخت جم داریم ما»

طغرل در انواع گوناگون شعر از قصیده و مثنوی گرفته تا مخمس و مسدس و ترجیع بند و رباعی طبع آزمایی کرده، اما بیشتر به غزل علاقه داشته و بانوجه به

پرشماری غزلهایش باید او را شاعری غزلساز شمرده که در غزل بیش از هر کس به شیوه بیدل یا سبک هندی توجه دارد و جابه جا در غزلهایش به نام و شعر بیدل اشاره می‌کند، مانند:

«طغرل شدم آشفته این مصرع بیدل
ای خاک به خون خفته عیار دگر انگیز»
با:

«طغرل نگر که حضرت بیدل چه گفته است
اینجاست بی بقا گل و بی اعتبار رنگ»
و یا:

«وه چه خوش گفته است طغرل، بیدل بحر سخن
خاک راهی باش و از هر نقش پابردار گل»
و یا:

«ای خوش آن مصرع که طغرل می‌سراید بیدلی
خواب عنقا تلخ می‌گردد به آواز مگس»

و به عبارت دیگر، طغرل شاعری است پیرو بیدل، به سبک و شیوه هندی ویژه بیدل غزل می‌گوید و بیشتر غزلهایش استقبالی است از غزلهای بیدل چنان که خود نیز اغلب به این موضوع اشاره دارد و در شعرهایش از بیدل با عناوینی چون: «دریای سخن»، «بحر سخن»، «شاه سخن» و «شاه اورنگ سخن» یاد می‌کند. حتی غزلی دارد بارذیف «بیدل» که می‌تواند نمونه حد‌اخلاص و ارادت طغرل به وی باشد:

«بلند است از فلک ماوای بیدل
نباشد هیچ کس را جای بیدل
نمایم توتیای دیده خویش
اگر بیایم غبار پای بیدل
ندیدم از سخنگویان عالم
کسی را در جهان همتای بیدل
اگر کوه است، باشد طور سینا
و گبر دریا بود، دریای بیدل
دل افلاک را سازد مشبک
لسوای همت والای بیدل
به مژگان می‌توانم کرد بیرون
اگر خاری خلد در پای بیدل
نمی‌یابم کنون خالی دلم را
زمانی از غم و سودای بیدل
قبای اطللس نه چرخ گردون
بود کوتاه سر بالای بیدل
به رفعت برتر است از کوه طغرل
جناب حضرت میسرزای بیدل»

با این همه نباید پنداشت که شعرهای طغرل تقلیدی‌اند و در آنها خلاقیت هنری وجود ندارد، بلکه برعکس با تمام توجهی که شاعر به شیوه بیان و سبک شعر بیدل نشان می‌دهد، غزلهایی نیز دارد که در نوع خود می‌توانند از بهترین نمونه‌های غزل فارسی به شمار آیند، غزلهایی که برخاسته از تلاش فردی و خلاقیت هنری خود طغرل هستند و آنچه که طغرل از بیدل پیروی می‌کند، همانا ردیف و قافیه و نیز سبک جمله‌بندی و مضمون‌سازی و ایجاد ترکیب‌های نو و حس آمیزی و نازک‌خیالی‌های خاص سبک هندی و بوزره شیوه بیدلی است.

«می‌روم از خویش هر ساعت زدنبال نفس
محمل ما را بود ساز شکست دل جرس
می‌توان امروز بودن فرس پای آفتاب
شبروان راه را چون سایه نبود بیم کس
تا نباشی رهنورد وادی دشت عدم
کی رسی در جاده اقبال این بال فرس
بی‌فنا حاصل نگردد دولت دیدار او
کس چه سان سازد تمنای وصال او هوس
پختگان را کی بود از صحبت دونان گریز
شعله را بسیار باشد احتیاج خار و خس

کنار گاه باغ امکان را بسود نسرنگها
زاغ در صحرا و بلبل گشته محبوس قفس
خانه دل را تو از رنگ کس دورت صاف کن
می‌شود آینه اینجا تیره از جوش نفس
هر که را باشد به قدر مترب خود جاده‌ای
کی بود فیل دمان را تاب یک گشت فرس
اشک در راه طلب باشد دلیل مدعا
کاغذ آبری بود آیین عشق بلهوس
دل به دزدی می‌رود امشب به جعد زلف او
کی بود عیار را اندیشه چوب عسس
طغرل از صیقل نفس فال سعادت می‌زنم
بر سر مرغ سخن بال هما باشد قفس»

طغرل نیز مانند شاعران سبک هندی کمتر غزل هفت یا هشت بیتی دارد و بیشتر غزلهایش بیش از ده بیت است و این از ویژگیهای شاعران سبک هندی است که مضمون می‌سازند و در شعر به دنبال طبع آزمایی‌اند و توان شاعری‌شان را به محک تجربه می‌گذارند. طغرل خود به این مضمون‌سازها اشاره‌ها دارد، مانند:

«ستهام مضمون که از انصاف گوید مستمع
این همه رمز آشنایی‌ها ز فکر طغرل است»

و نیز به دنبال شکار معنی است که به تعبیری همان مضمون‌سازی رایج سبک هندی است:

«طغرلم در صید معنی‌های رنگین بلند
از صفای شعر من تا حشر لؤلؤ می‌چکد،
با:

«به یک پرواز صید صد معانی می‌کند طغرل
به پیش چنگل او صید عنقا چون مگس باشد،

و در این اندیشه نیست که در زبان فارسی «صد معانی» درست نیست و با تکرار یک کلمه مثل «صید» در دو مصراع پشت سر هم بر زیبایی شعرش لطمه می‌زند، بلکه برعکس به کارگیری پیاپی یک کلمه را در یک بیت نشان قدرت شاعری می‌داند، مانند:

«مانی چنین نقش مطبوع تو در چین آورد
چین زلف چین غم بر جنبه چین آورد
یوسف مصر ملاحظت چین ابروی تو دید
چین برابر زد که این ابرو به ما چین آورد»

طغرل شعر پیشینیان و بویژه اسنادان سخنسرای فارسی را خوب خوانده و از هر یک بهره‌ها برده است و افزون بر استقبال و جواب‌ها و مخمس‌هایش که در آنها به جوانگویی و طبع‌آزمایی پرداخته و مخمس‌هایی بر اساس شعر شاعرانی چون کمال خجندی، عبدالقادر بیدل، ناظم، گلشنی بخارایی و اسنادش شمس الدین شاهین سروده است، در چند جا نیز به اسم شاهین و نیز سعدی شیرازی اشاره کرده و توجه صریح خود را به شعر این شاعران اظهار داشته است:

«نیست یک کس تا کند شیرازه جزو سخن
بوی سعدی می‌دمد از خاک شیرازم هنوز»
با:

«طغرل چه خوش است معنی این مصرع حافظ
رخساره محمود کف پای ایاز است»
و یا:

«معانی صید شد طغرل ز شاهین
که صید چنگلش عنقانه باز است»
و نیز:

«می‌کند هر دم به اوج موشکافی آشیان
صید معنی طغرلم از چنگ شاهین آورد»

که در دو بیت آخر به شمس الدین شاهین (۱۸۹۴-۱۸۵۹) شاعر معروف سده نوزدهم و معاصر خود اشاره کرده است. طغرل از همان زمان تحصیل در مدرسه طلاکاری با نام و اثر شاهین آشنا شده و او را

پیر و استاد معنوی خویش یافته و مثنوی بنام «لیلی و مجنون» خود را در پاسخ به مثنوی «لیلی و مجنون» وی سروده و در آن در فصل جداگانه‌ای به ستایش خرد، دانش و مهارت شمس الدین شاهین پرداخته و به استادی او اعتراف آورده است:

«آنک او به کمال شمس دین است
با خاتم علم او نگیان است
نشت رزن در رگ معنای
غواص یسم گهر فشانای
گنج‌سور در حدیث رنگین
در اوج غزل‌سرایی شاهین
تسخیر نمای حص دانش
اورنگ قبای ملک بینش
در گنج یقین در یگانگه
با زلف عذار شعرشانه
استاد من و معلم دهر
مقبول جهان و شهره شهر»

طغرل شاعری است متواضع که بارها از شعرش با صفت‌هایی چون بی‌اعتبار و ناموزون یاد می‌کند، مانند:

«خرده در گفته طغرل کم گیر
کاسنی هم گلسی از گلزار است»
یا:

«گرچه صد گوهر کشیدم دوش در سبک سخن
اعتباری کی بود امروز دیوان مرا»
و یا:

«پیش از باب سخن طغرل نباشد اعتبار
صفحه ابیات ناموزون مغشوش مرا»

با این همه قدر سخن خود و ارزش والای آن را می‌شناسد و می‌داند در میان شاعران عصر خود از دیگران برتر است و به همین دلیل گاه که از زمان و زمانه می‌رنجد و دلش می‌شکند، با نوعی خودستایی از شعرهایش یاد می‌کند:

«نزد این بی‌دانشان فرق حذف از در نبود
ورنه در بحر سخن من گوهری می‌داشتم»
و یا:

«بلند است آنقدر فکر بلندم در سخن طغرل
تو پنداری که اندر تار و پود شعر نساجم»
و یا:

«تا سخن سنجیده‌ام طغرل به میزان ادب
در میان شاعران امروز یکتا گشته‌ام»

طغرل نیز همچون بیشتر شاعران بزرگ پیشین در دامن جامعه فئودالی زیسته و نیاز به حامی و پشتیبانی داشته تا گاه نیاز به باری‌اش بشتابد و به همین منظور نیز گاه به مدح امیران و حاکمان زمانه پرداخته، ولی تعداد این گونه اشعار در میان آثارش بسیار اندک است:

«لطف به طغرل عام کن بوسی بدو انعام کن
سرخوش و را با جام کن تا مدح سلطان پرورد»
یا:

«مهر صفت گر نکند تربیت
اصفی ثانی که وزارت پناست
معتد پادشاه ملک و دین
مؤمن خسرو کشورگشا است
زانکه چو خاتم به کرم نام او
شهره به افاق به جود و سخاست
وانکه به علم و ادب و فضل و جاه
ثانی‌ترین به ظل خداست
آنکه تویی صاحب دیوان شه
جز تو دگر صاحب دیوان کجاست...

* اشعار طغرل ریشه در شعر و ادب کهن فارسی دارد و او بارها در آثار خود از شاعران بزرگی چون فردوسی، سعدی، نظامی و انوری تجلیل می‌کند.

*

طغرل دل در گرو پیر و خرابیات دارد و ملتی جز «ملت عشاق» نمی‌شناسد و توکل به خدای را بادبان کشتی امید می‌داند.

س که درین عصر بزرگ همه
حضرت و هاج اصلت پناست
کمترین از کتیر مداح تو
طغرل احرارای رنگین نواست
بباد تو را دولت نصر الهی
حتم به نام تو کنون این دعاست»

و چند غزل موشح یا معما گونه نیز دارد که بار
در مدح افراد گفته، مانند غزلی زیبا با مطلع «ماه سیم
اندام من هر چند عالی جاه شد / پیکر سیماب کارم
آه رنگم گاه شد» که در آن ضمن توصیف ممدوح،
در پایان به موشح بودن آن اشاره می‌کند:

«خواستم منظومه‌ای انشا کنم از بهر دوست
دل پی نام دلارامش موشح خواه شد
از سر هر بیت من حرفی به هم آوردنی است
هر که دانست این عمل از اسم او آگاه شد»

از حاصل حروف اول بیت‌های این غزل نام
محمی الدین خان به دست می‌آید که ممدوح مورد نظر
طغرل است.

با این همه، نمی‌توان طغرل را در زمره شاعران
مدیحه سرا آورد، چرا که دیدگاه شاعر بالاتر از اینهاست
که در بندتن و جهان خاکی اسیر شود. طغرل شاعری
است آگاه که دل در گرو حقیقتی برتر دارد؛ حقیقتی که
از روز ازل کسوت و قسمت او شده است و عشقی که او
از آن حرف می‌زند همان عشق ازل است که «حافظ» و
بیدل از آن گفته‌اند و یکی دوبیت از سروده‌هایش کافی
است تا نا چشم‌انداز واقعی این شاعر بزرگ - که بحق
جزء آخرین بازماندگان شعر کلاسیک فارسی است -
آشنا تر شویم، ابیاتی همچون:

«جز عشق به عالم همه او هام و خیال است
با مرغ هوس سایه عنقا پر و بال است»
یا:

«مهر عشقش درازل خط جبینم کرده‌اند
نام مجنون را از آن نقش نگینم کرده‌اند»
و یا:

«ما پیروان پیر خرابیات می‌شویم
بیخود شدن به گوشه میخانه کارماست»

اینها همان مفاهیمی هستند که عارفان بزرگی چون
مولوی، حافظ و بیدل در شعرهایشان بدانها اشاره
دارند؛ گو اینکه کلام مولوی عام‌تر و مردمی‌تر و بیان
حافظ عمیق تر و کلی‌تر و عمومی‌تر و زبان بیدل
خاص‌تر و خصوصی‌تر و دیرینه‌تر است. به همین سبب
شعرهای طغرل که پیرو این بزرگان و شیفته شیوه بیدل
دهلوی است، ظاهری کاملاً شخصی و عاشقانه به خود
می‌گیرد و بی‌شبهت به عاشقانه‌های معمولی نیستند.
اما با اندکی دقت در دقایق کلام و ویژگی‌های پیام این
شاعر بزرگ می‌توان به اشاره‌های نهانی شعرش پی برد
و قدرش را بهتر شناخت.

پس با آوردن شعری کوتاه از وی به سخن پایان
می‌دهیم و دل به نازک خیالیه‌های شاعرانه و مفاهیم
فلسفی و عرفانی عمیق این
شاعرانسدیشمنند می‌سپاریم:

«شوخ شهر آشوب من گر بی‌حجاب آید برون
با تماشای جمالش آفتاب آید برون
از می وصلش رقیبان جمله یکسر کامیاب
سوی عاشق آن جفا جوانعتاب آید برون
در چمن بی‌روی او با گل چه سان سازم نگه
شبنم خجلیت به رویم چون گلاب آید برون
آنقدر با یاد او از دیده باریدم گهر
موج توفان سرشکم را حباب آید برون
سوختم در جمر عشق تو ای نازاقرین
هردمی از دل مرا بسوی کیاب آید برون
بی تو عمری همچونی با ناله دارم الفتی
برق آهم هر نفس همچون شهاب آید برون
کیست طغرل امت پیغمبر خضر خطش
ای خوش آن پیغمبری کویا کتاب آید برون»

